

بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج

اصول فقه

جلسه دوم

۹۲/۷/۶

خلاصه بحث گذشته

بحث در تعلق اوامر شرعیه به طبایع یا افراد بود. برای توضیح مطلب، مقدمه اول (محل نزاع) گفته شد که دارای دو مطلب بود؛ مطلب اول؛ مسلمات بحث (گذشت). مطلب دوم؛ انواع کلی بود که به برخی اشاره شد.

انواع کلی

اولین کلی: کلی طبیعی است که در منطق چنین گفته شده: یوجد بوجود افراد. هر کلی که مصداقش در خارج است به آن کلی طبیعی گفته می‌شود. هذا انسان

اشکال

در کلی طبیعی، شبهه‌ای از سوی رجل همدانی برای ابن سینا طرح شده است؛ آیا وجود کلی طبیعی در فرد، به صورت اب و ابناء است یا آباء و ابناء؟ اگر کلی طبیعی، یوجد بوجود افراد باشد، لازمه‌اش تناقض و اجتماع تضاد است، چون انسان یوجد بوجود زید، بکر و عمر، در حالی که اولی ابیض دومی اسود و سومی احمر است در این صورت لازم می‌آید انسان در عین اسود، هم ابیض و هم احمر باشد که اجتماع ضدین است.

جواب

ابن سینا چنین جواب داده‌اند: اگر نسبت کلی به افرادش به صورت اب و ابناء باشد اشکال وارد است یعنی یک کلی واحد در همه افراد با وجود واحد موجود باشد، در حالی که چنین نیست. بلکه نسبت، به صورت آباء و ابناء است، بلکه کلی یوجد در فرد به وجود غیر وجود آخر؛ در هر فرد انسانی غیر از انسانیت در فرد دیگر موجود است. چند پدر برای چند پسر است نه یک پدر برای چند پسر. از این رو اجتماع ضدین لازم نمی‌آید.

دومین کلی؛ کلی منطقی است که مفهوم الکلی است که ما لایمتنع فرض صدقه علی کثیرین، خود این مفهوم، مصداقی از مفهوم کلی است.

سومین کلی؛ کلی عقلی است، یعنی کلی مقید به ذهن است که نوعیت و جنسیت بر آن حمل می‌شود، انسانی که در ذهن است متصف به نوعیت می‌شود. حیوانی که در ذهن است متصف به جنسیت می‌شود. از این کلی، به معقول ثانی منطقی هم یاد می‌شود.

چهارمین کلی؛ معقول ثانی فلسفی است، نامگذاری به ثانی منطقی، بخاطر درجه دوم از تعقل است که کلی منتزع از خارج است. چنانکه کلی طبیعی از خارج انتزاع می‌شود و از این کلی منتزع از خارج که معقول اول

است، مفهومی دومی انتزاع می‌شود که معقول ثانی منطقی گفته می‌شود. معقول ثانوی فلسفی، ثانویت‌اش مربوط به تعقل نیست، بلکه مربوط به نحوه وجود است. منطقی سر و کارش با مفاهیم است، ولی فلسفی سر و کارش با وجود است.

کلیات به دو نحو است: ۱- کلیاتی که هم عالم عروض و هم عالم اتصافشان ذهن است. ۲- کلیاتی که عروض‌اش در ذهن است ولی اتصافش در خارج است.

در نظر منطقی؛ هم عالم وجود و هم عالم اتصافشان ذهن است. نظیر معقولات ثانی منطقی. کدام انسان معرض علیه نوعیت؟ انسان ذهنی و نوعیت در ذهن عارض آن می‌شود. هر دو در ذهن است.

ولی در نظر فلسفی؛ عالم وجودشان و عروضشان ذهن است ولی عالم اتصافشان خارج است. مثل مفهوم ضرورت وجود ضرورت العدم و امکان و مفاهیمی که از این سه مفهوم نشات می‌گیرد. چنانکه ممکن الوجود را بر زید خارجی حمل و متصف می‌کنید. ولی مفهوم امکان را بر زید ذهنی آن عارض می‌کنید.

از این روست که می‌گویند محمول دو گونه است: ۱- محمول بالضمیمه؛ مثل انسان ابیض که انسان به علاوه بیاض می‌شود ابیض. ۲- خارج محمول؛ الانسان ممکن، چنین نیست که انسان خارجی به علاوه یک امکانی ضمیمه شود، بلکه امکان خارج از ذات است از این رو خارج محمول گفته اند که از آن معقول ثانی فلسفی یاد می‌شود. در معقول ثانی فلسفی، خود ذات به خودی خود، سزاوار چنین حملی است.

معقول ثانی اصولی

پس فرق ملاک معقول ثانی فلسفی و منطقی روشن شد؛ ملاک معقول ثانی منطقی، در درجه دوم تعقل بودن است. ولی در معقول ثانی فلسفی، نحوه عروض و نحوه وجودش برای موضوع‌اش است.

معقول اول، آن چیزی است که مصداق خارجی داشته باشد که از آن به کلی طبیعی یاد می‌کنیم که جامع مشترک منتزع از موجودات خارجی که اولین درجه از تعقل است و در درجه دوم تعقل، معقول ثانی منطقی و بعد فلسفی و بعد نوع دیگری از تعقل است که معقول ثانی اصولی^۱ می‌گوییم. که در اصول شکل گرفته است و ملاکش با منطقی و فلسفی فرق می‌کند.

برای روشن شدن ملاک معقول ثانی اصولی، مقدمه‌ای بیان می‌شود.

۱. از ابداعات حضرت استاد است.

مقدمه:

مفاهیمی که در ذهن می‌آید با نگاه اول در ذهن حاضر می‌شود. مفاهیم کلی طبیعی هم از باب است، ولی می‌توان همین مفهومی که در ذهن حاضر شده، با نگاه دومی به آن نگریسته شود. با نگاه اول انسان راه رونده است، ولی به نگاه دوم این انسان ذهنی راه نمی‌رود.

همین نگاه در معانی نسبی نیز مطرح می‌شود؛ سار زید من البصرة الى الكوفة. «من» در اینجا نسبت بین زید، سیر و کوفه و بصره است. این نسبت یک وجود خارجی دارد. که نسبت بین زید، سیر و بصره و کوفه است از این نسبت ابتدائیه خارجیه که تصور شده با «من» از آن یاد می‌شود. نسبت خارجیه‌ای که تصور و به ذهن آورده شده، مطابقت با خارج دارد. اما اگر یک نگاه دیگری به این صورت ذهنی شد که از سه چیز تشکیل یافته؛ نسبت، سیر، بصره و کوفه. این نسبت که ابتدائیت نامیده می‌شود و اسمی است نه حرفی، با یک نگاه استقلالی به آن نگاه می‌شود. در نگاه اول، نگاه مرآت و آلی و فانی در طرفین بود. ولی در نگاه دوم چند معنای مستقل تصور شده که یکی از آنها نسبت ابتدائیت است که اسمی است. این نگاه دومی و استقلالی است که به آن معنای حرفی و آلی شده که معقول ثانی اصولی نام دارد.

از این رو نسبت ها در نگاه اول، حرفی و در نگاه دوم، اسمی اند. و لذا اشکالی که بر حرف آخوند و بزرگان بود رفع می‌شود.^۱ لازم به ذکر است که بحث معقولات ثانی اصولی در نسبت ها و معانی حرفی جاری است و در جای دیگر جاری نمی‌شود.

نتیجه:

بعد از توضیح معانی کلی، آنچه در اینجا از کلی، قصد شده، معنای کلی طبیعی است. به همین جهت از عنوان بحث به طبایع یاد شده است. از این رو اگر متعلق اوامر طبایع باشد، وقتی شارع می‌گوید: صل، اقم الصلوه، منظور صلوة کلی طبیعی است یعنی کلی که فرد خارجی دارد و صدق بر فرد خارجی می‌کند. کلی به این معنا متعلق اوامر و نواهی است.

از این رو این بحث مطرح می‌شود؟ اقم الصلوة؛ اقم متعلق مصداق خارجی صلوة است، یا من یصدق علیه المصداق، متعلق است؟

۱. معنای اسمی و حرفی با هم فرقی ندارند و تنها فرق در نگاه است. معنای حرف آخوند همان حرف ما بوده ولی تعبیرشان نارسا بوده است.

مقدمه دوم: ثمرات بحث

ثمره اول در حل یک مشکلی است. اگر متعلق امر، کلی بما هو کلی باشد، این کلی، در ذهن آمر موجود است، از این رو تحصیل حاصل است. اگر متعلق امر، فرد خارجی است باز تحصیل حاصل است؟ پاسخ به این مشکل ثمره اول و ثمره علمی است نه عملی.

ثمره دوم در اجتماع امر و نهی است.

ثمره سوم در تخییر است صلاة در خانه در مسجد در لباس فلان و ... آیا تخییر شرعی است یا عقلی؟ اگر تخییر بین افراد، شرعی بود شما با مشخصات خارجی می‌توانید قصد قربت کنید. خصوصیات افراد را به قصد قربت می‌توان امتثال کرد. اگر عقلی باشد نمی‌توان قصد قربت کرد. توضیح بیشتر ثمرات، در جلسه بعد خواهد آمد.